

در شکل‌گیری یک ایدئولوژی سیاسی، عوامل مختلفی تأثیرگذار هستند. به باور بسیاری از اندیشمندان، موضوع مهم مطالعه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی امروز، بستر اجتماعی سیاست و تأثیر نیروهای اجتماعی، اقتصاد، جامعه، فرهنگ، دین، مذهب و قومیت بر سیاست، حکومت و تصمیم‌سازان حکومتی است. رهبران سیاسی، به‌طور معمول دارای نظریاتی هستند که برای توضیح رهبری و مشروعیت‌بخشی به حکومت به‌کار می‌آیند. دلیل تلاش رهبران برای ایجاد ایدئولوژی روشن است؛ آن‌ها می‌خواهند به رهبری خویش مشروعیت بخشند و قادر شوند نفوذ سیاسی خود را به‌صورت اقتدار درآورند؛ زیرا حکومت به کمک اقتدار به مراتب باصرفه‌تر از حکومت به وسیله اجبار است. ضمن آن‌که می‌توانند از این طریق به بسیج توده‌ها در راه اهداف خود بپردازند. کمالیسم یکی از ایدئولوژی‌های مورد استفاده در سده اخیر است که به سیاست‌ورزی در جمهوری ترکیه شکل داده است. این ایدئولوژی دارای اصول و عناصری است که در ادامه بررسی خواهد شد.

هدف اصلی این پژوهش میزان‌سنجی پایایی هر یک از شش اصل ایدئولوژی کمالیسم در زمینه مهم‌ترین عرصه‌های سیاست خارجی معاصر ترکیه، یعنی سیاست اروپایی و سیاست خاورمیانه‌ای این کشور است. بنابراین، پرسش اصلی پژوهش این است که کمالیسم در عرصه‌ی سیاست خارجی معاصر ترکیه از چه جایگاهی برخوردار بوده است؟ در راستای پاسخ به این پرسش، این فرضیه بررسی شده است که «اگرچه کمالیسم هنوز ایدئولوژی قدرتمندی در سیاست خارجی ترکیه است اما تعدیل‌هایی را نیز شاهد بوده و از پاره‌ای جهات با افول مواجه شده است». به این منظور، اصول کمالیسم به عنوان سنجه‌هایی تلقی می‌شوند که با عرضه‌ی کنش‌های سیاست خارجی این کشور بر آن‌ها، جایگاه و میزان اهمیت این ایدئولوژی را ارزیابی می‌کنند. تردیدی نیست که در سال‌های اخیر تفاوت‌های قابل توجهی در مشی کنش‌گران سیاسی ترکیه با آنچه در عصر آتاترک مشاهده شده است، محسوس بوده‌اند؛ اما باید دید که این کنش‌ها تا چه اندازه قابل تطبیق با میراث کمالیسم هستند.

از آنجا که بررسی جامع موضوع در بازه زمانی یادشده، هم نیاز به ارائه داده‌های مختلف و مطرح نمودن چپستی مفاهیم و فرایندهای متنوع دارد و هم محتاج واکاوی چرایی کنش‌های سیاست‌مداران است، این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام پذیرفته است. جمع‌آوری داده‌ها، بر پایه طبیعت موضوع و روش پژوهش، به طریق اسنادی و کتابخانه‌ای است. مقطع زمانی مورد تمرکز پژوهش، از تأسیس حزب رفاه، به-عنوان مهم‌ترین سلف حزب عدالت و توسعه، توسط نجم‌الدین اربکان در سال ۱۹۸۷ آغاز می‌شود؛ این برش زمانی را می‌توان دوره ظهور قدرتمند جریان اسلام‌گرایی در عرصه سیاست‌ورزی ترکیه دانست.

۱. پیشینه پژوهش

اومیت جیزره‌ساکاللی‌اوغلو، استاد علوم سیاسی دانشگاه بیلکت، در مقاله خود با عنوان «کمالیسم، آبرملی‌گرایی و اسلام در ترکیه» بیان می‌کند که کمالیسم، یک ایدئولوژی سکولار بوده که به منظور ایجاد یک دولت-ملت از درون امپراتوری کثیرالمله عثمانی و متعاقباً مدرنیزاسیون آن با خط مشی غربی تعیین شده است. در طول حیات جمهوری ترکیه، اسلام و گونه افراطی ملی‌گرایی پان‌ترکیست در رابطه‌ای خصومت‌آمیز با کمالیسم بوده‌اند. هر دوی این ایدئولوژی‌ها ادعای تفوق نسبت به کمالیسم در فراهم‌نمودن منابع بهتر برای هویت ملی، هم‌بستگی اجتماعی، اتحاد سیاسی و سنت حکومتی داشته‌اند (Cizre-Sakallioglu, 1997).

مصطفی‌آلبایراک در مقاله‌ای با عنوان «بنیان‌های اندیشه‌ای و شکل‌گیری تاریخی کمالیسم» بیان داشته است که کمالیسم یک دکترین نیست، بلکه یک ایدئولوژی ضد-امپریالیستی است که جوامع خاورمیانه را تحت تأثیر قرار داده است. وی اهمیت اصلی این ایدئولوژی را در نمادی از مقاومت موفق در برابر هژمونی غربی بودن می‌داند و لذا آن را نه از ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه که از ایدئولوژی‌های دموکراتیک، عقل‌گرا و عمل‌گرا محسوب کرده است (Albayrak, 2010).

«گونه‌شناسی سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه» عنوان مقاله‌ای از حامد یعقوبی‌فر است. وی سه دیدگاه مهم استراتژیک را که سیاست خارجی ترکیه را به پیش برده‌اند

چنین برمی شمرد: نوعثمانیسم، کمالیسم، و گلیسم ترکی. وی در ادامه متذکر شده است که منتقدین سکولار حزب عدالت و توسعه، کنشگری در خاورمیانه را نوعی خیانت به تمایلات و گرایش‌های غربی ترکیه می‌دانند. اما برخی چنین استدلال می‌کنند که حزب سفید، دموکراسی‌خواه‌ترین حزب حاضر در عرصه سیاسی این کشور است و بیش از دیگر احزاب به اتحادیه اروپا گرایش دارد. قابلیت‌های این حزب برای حرکت به سمت غرب موجب ناخشنودی کمالیست‌ها شده است؛ آنان بر این عقیده‌اند که غرب در مقابل برچسب اسلام معتدل این حزب ساده‌لوحانه عمل می‌کند (یعقوبی‌فر، ۱۳۹۲).

در این مقالات نسبت کمالیسم با اندیشه‌های سیاسی رقیب، تأثیرات خارجی ایدئولوژیک آن یا تیپولوژی سیاست خارجی بررسی شده است. تفاوت اصلی این پژوهش با آثار یادشده، که ضرورت انجام آن را نیز واضح‌تر می‌سازد، بررسی جزء به جزء و تفصیلی ابعاد ثبات و دگرگونی کمالیسم در سیاست خارجی ترکیه در دهه‌های اخیر است.

۲. بنیان‌های نظری

در سراسر دهه ۱۹۹۰ میلادی، طیفی گسترده از دانش‌پژوهان، سازه‌انگاری را به‌عنوان رهیافتی در فهم روابط بین‌الملل شکل دادند. در اغلب مواقع، نیکلاس آنوف به‌عنوان چهره‌ای کلیدی در پیدایش آن ذکر می‌گردد. این رویکرد از بسیاری جهات به‌مثابه واکنشی به نقص شایع هر دو دیدگاه واقع‌گرایی و لیبرالیسم ساخته و پرداخته گشت. این مسئله که روابط بین‌الملل به‌عنوان شیوه‌ای که تنها با عناصر ملموس و مادی جهان اجتماعی سروکار داشت، مطالعه می‌شد یک نقص بود. دانش‌پژوهانی مانند جان راگی و ریچارد اشلی هم مانند آنوف بر این عقیده بودند که ابعاد ناملموس و غیرمادی روابط انسانی از قبیل باورها، ادراک‌ها و فهم نیز اهمیت دارند. البته راگی هم به‌مانند رابرت کوهن، تأکید می‌کند که تلاش برای ساخت یک نظریه روابط بین‌الملل با تأکیدی واقع‌گرایانه بر قدرت و دولت آغاز می‌شود؛ لیکن واقع‌گرایی در توضیح و تبیین الگوهای متأخر تحولات و تعاملات عرصه سیاست بین‌الملل ناکافی است (Viotti &

Kauppi, 1999: 428

رویکرد سازه‌انگارانه به‌نوعی از ترکیب سایر رویکردها تشکیل شده و تلاش می‌کند تصویری واقعی‌تر از الگوهای رفتاری سیاست بین‌الملل به دست دهد. از لحاظ آرمان-گرایی فلسفی، سازه‌انگاری صرفاً بر شرایط و نیروهای مادی تکیه نکرده و بر انگاره‌ها و اندیشه‌ها تأکید می‌گذارد. ساختار و ایده‌ها می‌توانند، مانند صفحات زمین، در نواخت-هایی مستقل حرکت کنند؛ در تلاش برای بررسی ارتباط میان عوامل مادی و ایده‌ها، هم سازه‌انگاران و هم مارکسیست‌های نوگراشیست در پی ترکیب این دو از طرق متعدّدند؛ البته گروه دوم بر غلبه عوامل مادی تأکید دارند (Sell, 2003: 184).

سازه‌انگاری در پی بررسی نحوه شکل‌گیری اتفاق‌نظر حول ایده‌هایی خاص و تبدیل برخی از این ایده‌ها به واقعیت‌های سیاست بین‌الملل است. چنین ایده‌هایی را نیز «باورهای بینذهنی» نامیده‌اند. یعنی ایده‌هایی که به‌صورت اجتماعی ساخته شده و به-عنوان واقعیت پذیرفته می‌شوند. باورهای بینذهنی، بازتابی از تصورات کنش‌گران است که به منافع آن‌ها درسیاست جهانی شکل می‌دهد. الکساندر ونت با بیان این گزاره که «هویت‌ها مبنای منافع هستند»، این دیدگاه را خلاصه کرده است (ساتچ و یاس، ۱۳۹۴: ۱۵۳-۱۵۴).

در اندیشه سازه‌انگاران، هویت‌ها خود نیز محصول باورهای بینذهنی هستند؛ ثابت نیستند و واجد خصیصه ارتباطی‌اند؛ یعنی بر مبنای تعامل با منافع و هویت‌های دیگر کنش‌گران قوام پیدا می‌کنند. تحت چنین شرایطی، نهادهای اجتماعی جمععی، مانند حاکمیت دولت یا وضعیت آنارشیک بر اساس برداشت بازیگران شکل گرفته و می‌تواند ساخته و پرداخته ذهن ایشان باشد. هم‌چنین، آنارشی بین‌المللی نه تعارض‌آمیز قلمداد می‌شود و نه همکاری‌جویانه؛ بلکه ناشی از امری است که دولت‌ها می‌سازند (قوام، ۱۳۹۰: ۲۲۳-۲۲۶). ایده‌های محوری سازه‌انگاری به‌صورت زیر هستند:

- الف- سوژگی، کلید فهم رفتار کنش‌گران در سطوح داخلی و بین‌المللی است؛
- ب- هویت، عنصری مهم در ایجاد کنش‌گران منسجم است و به ما یاری می‌رساند تا دریابیم چگونه دیگر کنش‌گران ادراک می‌شوند؛
- پ- ادراک‌ها در مورد دیگر کنش‌گران و فرایندها، بیش از ساختارها و رژیم‌ها در فهم روابط بین‌الملل اهمیت دارند؛

ت- تمامی انواع و اقسام کنش‌گران دولتی و غیردولتی می‌توانند در وضعیت‌های متفاوت، بااهمیت باشند؛

ث- تمامی انواع موضوع‌ها، از جمله جنگ، تجارت، همکاری، توسعه، حقوق کارگران و تغییرات زیست‌محیطی شایسته مطالعه‌اند.

مفروضات درباره اهمیت سوژگی و بیناسوژگی، در همه روابط داخلی و بین‌المللی در مرکز سازه‌انگاری قرار گرفته‌اند. از این رو، شخصیت‌ها، ویژگی‌ها، باورها و ارزش‌های افراد، به‌عنوان سطوح خرد تحلیل، اهمیت می‌یابند (اسمیت، انیس و فاراندس، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۶).

در مجموع، نگاه سازه‌انگاران بیش‌تر نگاهی تاریخی و تفسیری است. آنان باور دارند که امکان کسب دانش عینی مطلق وجود ندارد و هیچ چیز با نظر ثابت یا ساختار نهایی وجود ندارد و از آن‌چه وجود دارد تفسیرهای متفاوتی هست (داوودی، ۱۳۹۱: ۳۸-۳۲).

دلیل‌گزینه این رویکرد برای تحلیل سیاست خارجی ترکیه در این مسئله نهفته است که نقش ساخت هویتی جامعه و رهبران سیاسی ترکیه در شکل‌دهی به کنش‌های این عرصه بسیار بارز است. از سوی دیگر، رفتار متقابل سایر کنش‌گران نیز متأثر از باورهای بیناذهنی بوده است؛ برای مثال، از مهم‌ترین موانع الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا در گذر از فرایندی طولانی و تاکنون ناکام، مسائل هویتی و تعریف از «خود» و «دیگری» دانسته شده است (قوام و صولت، ۱۳۹۳: ۱۱). به‌علاوه، کمالیسم هم به‌عنوان یک ایدئولوژی دارای عناصر هویت‌بخش است.

۳. کمالیسم و اصول آن

یکی از ایدئولوژی‌های سیاسی تأثیرگذار در غرب آسیا پس از جنگ جهانی اول، کمالیسم است. مصطفی کمال، که آتاترک (به معنای پدر [ملت] ترک) خوانده شد، اصلاحاتی را در راستای ایجاد ملت-دولتی همگن اعمال کرد که در آن هویت‌های قومی و دینی در سایه ناسیونالیسم ترک که ساخته و پرداخته دولت بود، قرار داشتند. این اصلاحات کمالیسم نام گرفتند. حزب جمهوری‌خواه خلق به رهبری آتاترک در کنگره سوم خود در ماه می سال ۱۹۳۱ به‌طور رسمی شش اصل را به‌عنوان پایه‌های آنچه در

آن زمان کمالیسم یا آتاترکیسم خوانده می‌شد، از تصویب گذراند: مردم‌گرایی، ملی-گرایی، دولت‌گرایی، جمهوری‌خواهی، لائسیسم، و اصلاح طلبی و انقلابی‌گری (Uzun, 2010: 249). البته به جز دو اصل دولت‌گرایی و انقلابی‌گری، سایر اصول پیش‌تر در سال ۱۹۲۷ اعلان شده بودند (Addkarsiyaka, 2016). هدف از این اصول به‌هم‌مرتبط، حمایت از برنامه‌ی گسترده‌تر دولت‌سازی بود که زمام‌داران جدید ترکیه با آن روبه‌رو بودند. آتاترک بر پایه‌ی الزامات این شش رویکرد، اصلاحات اجتماعی و فرهنگی را در ترکیه آغاز کرد. از میان این اصول، جمهوری‌خواهی سنگ بنای کارهای وی بود (فرهادی و کاظمی، ۱۳۹۶: ۹۶). در ادامه به بررسی اجمالی این شش اصل، که در زبان ترکی به «شش پیکان» نیز مشهورند، می‌پردازیم:

الف) جمهوری‌خواهی: این اصل، شکلی از حکومت مبتنی بر مردم‌سالاری را معرفی می‌کند که در آن ملت به‌عنوان صاحب حاکمیت شناخته می‌شود. پارلمان (مجلس ملی کبیر ترکیه) که از منتخبان ملت تشکیل شده است، دارای اقتدار عالی است و ملت نیز قادر به تغییر نمایندگان خود از راه فرایند انتخابات است (Tarihin, 2015). اهمیت جمهوری‌خواهی در نخستین و چهارمین اصل قانون اساسی ترکیه به‌صورت اعلام شکل جمهوری حکومت و غیرقابل تجدیدنظر خواندن آن منعکس گردیده است (TBMMB, 2017).

جمهوریت، به‌طور هم‌زمان هم شکل دولت و هم شکل حکومت به‌شمار می‌رود. در نخستین مورد، به مفهوم آن است که حاکمیت به شخص یا گروه خاصی تعلق ندارد بلکه به تمام جامعه باز می‌گردد. در مورد دوم به معنای آن است که رئیس دولت و افرادی که در نهادهای بنیادین آن دارای مسئولیت می‌گردند بر اساس انتخابات مستقیم یا غیرمستقیم بر سر کار می‌آیند و سیستم وراثتی مطلقاً پذیرفته نمی‌شود. آتاترک جمهوری را به‌عنوان حکومت مردم بر پایه حاکمیت ملی در نظر می‌گرفت و شکلی از حکومت را برگزید که رابطه متقابل حقوق و تکالیف شهروندان و حکومت در برابر یکدیگر را مدیریت نماید (Tarih, 2014). البته این که در عمل چه اتفاقی رخ می‌داد، لزوماً در راستای ابعاد اعلامی و تجویزی حکومت قرار نداشت. به گفته برنارد لوئیس انتخاب‌های مجدد کمال آتاترک از سوی مجلس، اقدامی ظاهری بیش نبود و در حقیقت وی از

حکومت و رهبری دائمی و اختیاراتی شبیه هر سلطانی برخوردار بود و عزل و نصب نخست‌وزیر و سایر وزرا به میل او صورت می‌پذیرفت (کامروا، ۱۳۹۱: ۷۷-۷۶).

ب) مردم‌گرایی: این مفهوم، در معنای مضیق خود، به صورت طرحی شکل گرفته از پذیرش تساوی همه مردم و قائل نبودن به امتیاز و تفوق برای هیچ شخصی تفسیر شده است. این درک که مشابه اصل دولت سوسیال است در تلاش است تا وظایف بزرگ دولت در تأمین شرایط حیات انسانی را روشن سازد؛ به‌ویژه آن که سوسیال دموکراسی هم بر اساس حقوق بشر بنا شده است (Burdeau, 1966: 64).

مردم‌گرایی، به‌عنوان معادلی برای واژه پوپولیسم در زبان فرانسه به کار رفته است. پوپولیسم دارای دو بار معنایی متفاوت است و لزوماً امری منفی تلقی نمی‌شود. در نخستین معنا، این مفهوم از افتخارات هر نظام سیاسی است و به جای سیاست‌گذاری از بالا به پایین و سلسله‌مراتبی، نقش مردم را برجسته می‌سازد و از منابع اقتدار رژیم محسوب می‌شود؛ اما در معنای دوم به توده‌گرایی‌ای اطلاق می‌شود که در فقدان جامعه‌ی مدنی قدرتمند و آگاهی‌بخش شکل گرفته و مستقیماً مردم را خطاب قرار می‌دهد و گاه با مردم‌فریبی و دماغ‌گوریزم پیوند می‌یابد. جای‌دهی این عنصر در اصول کمالیسم احتوا بر مفهومی مثبت را مد نظر داشته است. به‌علاوه، چنان که گذشت، وظایف دولت در قبال توده‌های مردم، ولو به شکلی سوسیالیستی، در آن برجسته شده است و نتیجتاً صرف افزایش امکان، شدت و قدرت بسیج توده‌ها را در راه آرمان‌های حاکمان و رهبران سیاسی شامل نمی‌شود و ایجاد وحدت در مردم در قبال اعطای امتیازات برابر به آنان امکان تحقق می‌یابد. پوپولیسم حاکی از اشتیاق فراوان برای استحکام ملی و اجتماعی از طریق حکومت مردمی بود. این اصل به دنبال تحقق ایده وحدت در جامعه به دور از تفاوت‌های طبقاتی، سیاسی و عقیدتی بود (زاهدی، ۱۳۹۱: ۶۶۹).

پ) ملی‌گرایی: مفهوم کمالیستی ملی‌گرایی، هم‌سان‌سازی فرهنگی و وحدت سرزمینی کشور است. از طریق اعمال این اصل در یک بافت متمرکزسازی است که سیاست‌های شبیه‌سازی و تبعیض آشکار می‌شوند (Deren, 2005: 147). این اصل بر این اندیشه تکیه دارد که هر کس که خود را ترک احساس کند، ترک است. بارزترین

جمله‌ی شارح این اصل، سخن مشهور آتاترک است: «خوشا به حال آن کس که گوید من ترکم!» در این عبارت چنین ذکر نشده است که «آن کس که ترک زاده شده باشد»؛ بنابراین ادعا می‌شود که این اصل، تفوق نژادی هیچ جامعه‌ای را نمی‌پذیرد و نژادگرایانه نیست (Addkarsiyaka, 2016).

این اصل، بازتابی از شرایط تاریخ جدید ترکیه به شمار می‌رفت. نبرد رهایی‌بخش ترکان جوان، ناسیونالیسم را به ایده مورد اجماع در ترکیه تبدیل کرده بود و سلطه چشم‌انداز ایدئولوژیک ناسیونالیسم در دوران جمهوریت موجب اختلافات نگردید و گروه‌های اجتماعی از آن دفاع کردند (زاهدی، ۱۳۹۱: ۶۶۹).

ت) لائیسیتیه یا سکولاریسم: هرچند عده‌ای تفاوت‌هایی میان این دو اصطلاح ذکر کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد در مورد کمالیسم، نتوان مرز مشخصی در این میان رسم کرد. برخی با ارائه‌ی تفاوت‌هایی، نگرش کمالیسم را سکولار معرفی می‌کنند در حالی که واژه ترکی بیان‌گر این اصل، Lâiklik است.

این اصل در معنای کلاسیک خود به مفهوم جدایی امور مربوط به دین و دولت از یکدیگر است و در معنایی وسیع‌تر به فرار نگرفتن هیچ دیدگاه دینی به‌عنوان پیش‌زمینه اشاره دارد به نحوی که اشخاص در گزینش ترجیحات دینی خود آزاد باشند. در چنین سامانه‌ای، هیچ کس مجبور به توضیح دین خود و یا اجرای قواعد منبعث از یک دین نیست (Addkarsiyaka, 2016). در حالی که اغلب پژوهشگران، هدف سکولاریزه کردن جامعه و فرهنگ ترکیه را احراز شده تلقی می‌کردند، از دهه ۱۹۹۰ آشکار شد که این کشور هم‌چنان با این هدف فاصله‌ی فراوانی دارد (طاهایی، ۲۰۰۷-۲۰۶).

ث) دولت‌گرایی: این اصل به اصل ملی‌گرایی نزدیک بوده و به مفهوم وظیفه دولت نسبت به مشارکت فعال در تأمین منافع اقتصادی حیاتی و عمومی مردم به‌کار می‌رود. این اصل، پاسخی بومی به مسئله توسعه اقتصادی بوده است و به‌صورت مشارکت دولت در فرایندهای اقتصادی، سرمایه‌گذاری در حوزه‌های ضروری دارای منافع اجتماعی و در نتیجه درکی از یک دولت جمع‌گرا در ساحت اقتصادی بدون طرد بخش خصوصی قابل تفسیر است. دولت در این جایگاه، هم‌چنین به پیش‌بینی راه‌حل‌هایی برای بحران‌های

مقطعی و مشکلاتی مانند بیکاری می‌پردازد (Addkarsiyaka, 2016). هدف از دولت‌گرایی، توسعه‌بخشی به یک اقتصاد ملی از طریق آزادسازی آن از قید وابستگی خارجی و تقویت بنگاه‌های محلی تحت نظارت دولت بود. اگرچه کمالیست‌ها تحت تأثیر تجربه سوسیالیسم بودند و از مدل شوروی و اقتصاد تحت کنترل دولت الهام می‌گرفتند، با این حال اجازه ندادند که سوسیالیسم یا کمونیسم به عنوان یک نیروی اجتماعی و سیاسی در ترکیه سر برآورد. دولت‌گرایی آتاترک، رابطه‌ای ضروری با سوسیالیسم ندارد و نهایتاً هم تقدیر آن چنین بود که در دهه‌های بعد، پیوسته به نفع گرایش بازار و سرمایه‌های خصوصی عقب‌نشینی نماید (طاهایی، ۱۳۸۰: ۲۰۷).

ج) انقلابی‌گری: هدف از این اصل، تغییر سراسری نظم جامعه‌ی سنتی با اتکا به روش‌های انقلابی بود (زاهدی، ۱۳۹۱: ۶۶۹). چنین است که گاه در کنار عنوان انقلابی‌گری یا انقلاب‌گرایی، عنوان اصلاح‌طلبی نیز ذکر می‌شود؛ اولی به وسیله و دومی به هدف اشاره دارد.

وجود این اصل در کنار سایر اصول کمالیسم، به آن مفهوم است که پیشرفت کشور روندی مستمر است و رهیافت‌های به‌روز و آینده‌نگر برای جامعه ضرورت دارند. بطیء شدن ساختار دولت در گذر زمان واقعیتی است که از زمان ابن‌خلدون تا امروزه شناخته شده است. از این رو، انقلاب کمالیستی این اصل را با نگرانی‌ای نسبت به سرنوشت آینده خود پذیرفته است (Addkarsiyaka, 2016).

۴. جایگاه کمالیسم در سیاست اروپایی ترکیه

با تشکیل جمهوری ترکیه بر بازمانده‌ای از سوابق غرورانگیز عثمانی، در سیاست خارجی، دیدگاهی جدید که در اندیشه «صلح در کشور، صلح در جهان» آتاترک متبلور می‌شد، در کنار نشان دادن یک خط ارتباطی بین‌المللی مبتنی بر محوریت صلح، با در نظر داشتن مجموعه شرایط جهانی در مقطعی که استعمار به اوج خود رسیده بود، در برابر قدرت‌های استعماری، سیاست خارجی پرهیز از درگیری همراه با واقع‌بینی را در پیش گرفته شد و تلاش می‌شد تا از ادامه تأثیرات فروپاشی عثمانی به دلیل مقاومت حدوداً دو‌یست‌ساله ضد استعماری هم‌زمان آن در برابر بسیاری از کشورهای غربی پرهیز

شود و جایگاه بین‌المللی جدیدی برای سرزمین‌های باقی‌مانده از آن امپراتوری مورد تعریف قرار گیرد. طبقه حاکم دست به اصلاحات گسترده‌ای زد و ترکیه به‌اعتبار جایگاه بین‌المللی با تصمیمی زیربنایی ترجیح داد تا به‌جای واقع‌شدن در مرکزیت ضعیف یک حوزه تمدنی مختص به خود، به‌مثابه قدرتی منطقه‌ای زیر چتر امنیتی حوزه تمدنی غرب قرار گیرد. این وضعیت، آرمان‌های سیاسی، مواضع، فرهنگ و شکل‌های جامعه را عمیقاً تحت تأثیر قرار داد.

قرارداد لوزان، در سیاست داخلی و خارجی، هویت متفاوتی را پیش‌بینی می‌کرد. در سیاست خارجی، ترک هویت اسلامی و سیاست‌های آن که عامل افزایش چالش امپراتوری عثمانی با قدرت‌های استعماری غربی تلقی می‌گردید و دولت را به فروپاشی سوق داده بود، پیش‌بینی شد (داوداوغلو، ۱۳۹۵: ۸۲-۸۱).

برای ترکیه، اروپا هم از نظر جغرافیایی و هم از حیث عمق تاریخی دارای ماهیت حوزه نزدیک قاره‌ای با اهمیت درجه اول به‌شمار می‌رود. از نقطه‌نظر مؤلفه‌های جغرافیایی و تاریخی، ترکیه بخشی طبیعی از قاره و تاریخ اروپاست و جایگاه جغرافیایی اروپا در اوراسیا، بدون در نظر داشتن ترکیه، در چارچوبی متناسب و معنادار قابل تعریف نیست و بدون ارزیابی و درک تحولات تاریخی در جغرافیای ترکیه نوشتن تاریخ اروپا دشوار است (صادقی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۴۱۶).

باید دانست که قبل از هرچیز، روابط ترکیه-اروپا عموماً به روابط ترکیه-اتحادیه اروپا تقلیل داده می‌شود. در دوران جنگ سرد، اروپا مترادف با اروپای غربی گردید و همین دیدگاه از نقطه‌نظر تعریف حوزه نزدیک قاره‌ای ناکافی مانده است. البته روابط ترکیه با اتحادیه اروپا از نظر موقعیت ترکیه در داخل قاره اروپا یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌ها به‌شمار می‌رود (داوداوغلو، ۱۳۹۵: ۲۰۲).

سنگ بنای روابط با اروپا در خصوص چشم‌انداز الحاق، به تفاهم‌نامه آنکارا بر-می‌گردد که در سال ۱۹۶۳ نخستین گام عملی برای حضور ترکیه در جامعه اروپایی بود. آنچه در این سند مطرح گشت، بحث پیوستن ترکیه به اتحادیه گمرکی و درنهایت عضویت دائم در جامعه اقتصادی اروپا در صورت فراهم شدن شرایط اقتصادی و سیاسی ترکیه بود. در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ روابط ترکیه-اروپا فراز و نشیب‌های

متعددی را تجربه کرد که عمدتاً به دو عامل باز می‌گشت: ماجرای دخالت نظامی ترکیه در قبرس در سال ۱۹۷۴ و کودتاهای نظامیان علیه دولت‌های مستقر. عوامل یادشده، تنش‌های زیادی را بین دو طرف ایجاد کرد اما ترکیه هیچ‌گاه از هدف خود برای اروپایی شدن دست برنداشت. به دلیل قراردادن ترکیه در «خارج نزدیک» اروپا که به این کشور پتانسیل الحاق را می‌بخشید، مذاکرات همواره به صورت دوجانبه بوده‌اند (Elgstrom & Smith, 2006: 43). نکته جالب، درخواست جامعه اقتصادی اروپا از ترکیه برای اقدام به عضویت در سال ۱۹۷۸ بود که ترک‌ها آن را نپذیرفتند.

با بهبود یافتن اوضاع سیاسی داخلی و ثبات نسبی، ترکیه رسماً تقاضای عضویت در این نهاد کرد. این برهه، زمان مناسبی برای تقاضای عضویت نبود؛ اروپاییان درگیر پروژه بازار داخلی بودند و وضعیت داخلی ترکیه چشم‌انداز روشنی نداشت. فضای باز دوره اوزال نیز تضمینی برای ثبات داخلی نمی‌داد؛ به‌ویژه آن‌که درگیری بین ارتش و پ‌ک‌ک در استان‌های جنوب شرقی بالا گرفته بود و دخالت نظامیان در سیاست استمرار یافته بود. در هر حال، اروپا روابط با ترکیه را از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۷ به حالت تعلیق درآورد. در این سال، ترکیه تقاضای عضویت کامل نمود. در سال ۱۹۸۹، کمیسیون اروپا به دلیل مشکلات سیاسی و اقتصادی، به‌ویژه حقوق بشر، عضویت ترکیه را رد کرد (پارسایی، ۱۳۹۵: ۹۹-۱۰۰). در واقع، مسائل حقوق بشری در زمان‌های مختلف، به‌خصوص در مذاکرات پارلمان اروپا درباره تحولات در ترکیه که در اواخر دهه ۱۹۸۰ برای عضویت در اتحادیه اروپا فشار می‌آورد، برجسته شدند. بعدها بحثی در پارلمان اروپا در مورد روابط در حال رشد با کشورهای در حال گذار شرق اروپا، گونه‌های نوینی از همکاری فرهنگی را برای تقویت دموکراتیزاسیون در آن‌ها شکل داد. این مسئله بر «بازنوسازی جامعه» تأکید می‌گذاشت که دست‌کم به همان ضرورت و سختی ابداع یک اقتصاد بازار با محورهای اجتماعی و بوم‌شناختی بود (Grugel, 1999: 65).

در اواسط دهه ۱۹۹۰، رابطه با اتحادیه اروپا، یکی از اهم مسائل سیاست خارجی ترکیه بود که به شکلی واضح میان کمالیست‌ها و اسلام‌گرایان شکاف ایجاد کرده بود. کمالیست‌ها به شدت طرف‌دار عضویت کامل در اتحادیه بودند، چراکه آن را پناهگاهی برای حفظ سکولاریسم در ترکیه در مقابل خیزش جنبش اسلام‌گرای مدرن می‌دیدند. از

سوی دیگر، حزب رفاه، که تقریباً شامل تمامی جریان‌های اسلام‌گرای آن زمان می‌گردید با عضویت در این نهاد مخالفت می‌کرد. این حزب به‌طور مشخص چنین استدلال می‌نمود که اتحادیه اروپا به لحاظ فرهنگی دارای ماهیتی کاملاً مسیحی‌ست؛ درحالی‌که ترکیه کشوری اسلامی‌ست. این حزب بر ارزش‌های بومی تأکید می‌کرد و حاضر به حمایت از عضویت در اتحادیه نبود (واعظی، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۶). در این دهه اصلاحات چندانی صورت نپذیرفت و تغییرات به مسائلی چون قوانین جزایی و عزل قضات نظامی محدود ماند.

با فروپاشی نظام دوقطبی، هویت خارجی اتحادیه اروپا از سازمانی اقتصادی به یک حامی مردم‌سالاری تغییر یافت. این در حالی بود که در جامعه ترکیه، دو تحول بسیار مهم روی داد: اوج‌گیری حرکت‌های اسلامی و تقویت ملی‌گرایی کُردی که روند دموکراتیک‌سازی را با مشکلات جدی روبه‌رو کرد. این مسئله به بی‌میلی رهبران اروپایی برای پذیرش ترکیه در اتحادیه منجر شد. با فروکش کردن جریان‌ات اسلام‌گرا و سپس برگزاری انتخابات، فضای متشنج سیاسی در ترکیه بهبود یافت و زمینه برای توجه به مردم‌سالاری و حقوق بشر افزایش یافت و ترکیه در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ به عضویت اتحادیه گمرکی اروپا پذیرفته شد (خلیلی، صیادی و حیدری، ۱۳۹۱: ۴۶).

در سال ۱۹۹۹ شورای اروپا در اجلاس هلسینکی وضعیت کاندیدا را به ترکیه اعطا نمود و اعلام کرد که ترکیه از استراتژی پیش‌الحاق برخوردار می‌شود که مشتمل بر افزایش گفت‌وگوی سیاسی با تأکید بر تحقق معیارهای سیاسی برای الحاق با توجه خاص به حقوق بشر بود. شروع گفت‌وگوی سیاسی الحاق به ارزیابی اروپایی‌ها از تحقق شرایط مدنظر معیارهای سیاسی کپنهاگ و کمیسیون برمی‌گردد.

معیارهای کپنهاگ، که شورای اروپا در سال ۱۹۹۳ تعریف نمود، شروط اساسی‌ای هستند که تمام کشورهای کاندیدا برای ارتقا به وضعیت عضو باید کسب کنند. این شروط عبارت‌اند از: معیارهای سیاسی، معیارهای اقتصادی و ظرفیت اداری و نهادی. حق تصمیم‌گیری درباره این‌که کشور کاندیدا چه زمانی این معیارها را کسب کرده و اتحادیه چه زمانی آماده پذیرش عضو جدید است، مختص اتحادیه اروپاست (European Commission, 2016).

بعد از اجلاس هلسینکی، روند اصلاحات در ترکیه جدی‌تر گردید. در اکتبر ۲۰۰۱، ماده ۳۴ از قانون اساسی ترکیه برای گشودن راه اصلاح قوانین زیردستی، تغییر کردند. حکم اعدام لغو شد، حق پخش برنامه و آموزش زبان غیرترکی آزاد شد و بحث حقوق اقلیت‌های مذهبی و آزادی بیان مطرح گشت. اصلاحات بسیاری از تابوها را شکست و گام مهمی در نزدیکی روابط طرفین شد.

برخلاف حزب رفاه، حزب عدالت و توسعه، با نگرشی مثبت به عضویت ترکیه در این اتحادیه نگاه می‌کرد. شش هفته بعد از انتخابات نوامبر ۲۰۰۲، اردوغان یک طوفان دیپلماتیک به راه انداخت و اعلام کرد که هدف اصلی اش متقاعدسازی رهبران اروپا به معین کردن تاریخی مشخص برای شروع مذاکرات الحاق است. این تلاش به جایی نرسید و رهبران اروپایی با تاریخ دو سال بعد، یعنی دسامبر ۲۰۰۴ برای بررسی عضویت ترکیه موافقت کردند. در سال ۲۰۰۳ اعلام برخی اصلاحات، سازوکارهایی را که از طریق آن ارتش در نظام سیاسی به کنشگری می‌پرداخت، تضعیف نمود. توضیح آن‌که، شرطی که شورای اروپا برای آغاز مذاکرات در دسامبر ۲۰۰۴ مطرح کرده بود، تأیید محقق شدن معیارهای کپنهاگ توسط کمیسیون بود. لذا سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ برای دولت، پُرفشار گذشت. اصلاحات فراوانی در قالب بازنگری در قانون اساسی، پنج بسته قانون‌گذاری دیگر، افزایش تضمینات حقوقی آزادی تظاهرات و مطبوعات، رشد شناسایی حقوق فرهنگی اقلیت‌ها، مبارزه با شکنجه و ده‌ها اصلاحات جزئی دیگر اعمال شدند اما اروپایی‌ها از سرعت اندک اصلاحات انتقاد کردند. در این میان، عدم حمایت ترکیه از لشکرکشی آمریکا به عراق، امتیاز مثبتی برای اردوغان محسوب شد. گزارش اکتبر ۲۰۰۴ کمیسیون، بر پیشرفت‌های مهم ترکیه در عملیاتی نمودن اصلاحات سیاسی صحنه گذاشت و توصیه کرد که مذاکرات الحاق با یک استراتژی سه‌ستونی شروع شود: ارزیابی سالانه وضعیت اصلاحات توسط اتحادیه؛ تمهید چارچوب مذاکرات بین‌الدولی در قالبی باز و بدون تاریخ پایان؛ و ایجاد گفت‌وگو بین جوامع مدنی (پارسایی، ۱۳۹۵: ۱۰۱).

دو سال بعد، یعنی سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶، شاهد سردی روابط بودند. دلایل این مسئله چنین برشمرده شده‌اند: بین‌المللی کردن مسئله قبرس توسط اتحادیه اروپا و در

نهایت الحاق قبرس به اتحادیه در سال ۲۰۰۴؛ کاهش حمایت مردم ترکیه از عضویت در اتحادیه؛ انتخاب شدن سارکوزی به ریاست جمهوری فرانسه که مخالف پیوستن ترکیه بود؛ شدت یافتن فعالیت‌های پ‌ک‌ک در شمال عراق؛ و تأکید اتحادیه بر کنترل شدید غیرنظامیان بر امور نظامی (غفاری و اکبری، ۱۳۹۱: ۱۷۰-۱۶۹).

با وجود مخالفت ارتش با انتخاب شدن عضوی از حزب عدالت و توسعه به ریاست جمهوری، حزب با موفقیت فراخوان انتخابات پیش از موعد را اعلام کرد و با کسب حدود ۴۷ درصد آرا که تقریباً ۱۲ درصد بیش‌تر از انتخابات سال ۲۰۰۲ بود، با در اختیار گرفتن ۳۴۱ کرسی پارلمان، اکثریت مطلق خود را حفظ کرد (Yenisafak, 2018) و عبدالله گل رهبر ارشد حزب به‌عنوان رئیس‌جمهور انتخاب شد.

انتشار گزارش کمیسیون اروپا در اکتبر ۲۰۱۲ ضربه دیگری بر روابط ترکیه و اتحادیه وارد ساخت. این گزارش از انتقادآمیزترین گزارش‌های کمیسیون نسبت به ترکیه بود و در زمینه‌های گوناگون از آن انتقاد نمود و خشم و ناامیدی آنکارا را برانگیخت. در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳ هیچ سرفصل مذاکره‌ای جدیدی میان دو طرف گشوده نشد. البته در روزهای پایانی سال ۲۰۱۳ شاهد مذاکراتی برای لغو روادید میان ترکیه و اتحادیه اروپا بودیم که موجب افزایش خوش‌بینی به امکان آغاز مذاکرات جدید شد (برزگر و مفیدی احمدی، ۱۳۹۳: ۵۹۶-۵۹۵).

در آگوست ۲۰۱۴، اردوغان به ریاست جمهوری رسید و برای تبدیل این پست به نهادی قدرتمند برنامه‌ریزی کرد. در اکتبر همین سال کمیسیون اروپا انتقادی‌ترین گزارش سالانه خود را ارائه داد و نسبت به تردیدهایی جدی درباره استقلال قضایی هشدار داد. در سال ۲۰۱۶ طرفین توافق کردند تا مذاکرات الحاق و لغو روادید شهروندان ترک را، که بخشی از توافقی گسترده‌تر برای توقف جریان پناهجویان سوری به اروپا درقبال کمک مالی به آنکارا بود، احیا کنند. با رخ دادن کودتا و ادعای غیرقانونی بودن تصفیه‌ها و نیز نگرانی‌های حاصل از همه‌پرسی تغییرات قانون اساسی، روابط به سردی گرایید و در آوریل ۲۰۱۷ پارلمان اروپا خواستار تعلیق رسمی پیشنهاد عضویت ترکیه شد. در سپتامبر همین سال هم مرکز اعلام کرد در پی پایانی بر گفت‌وگوهای عضویت ترکیه خواهد بود (Reuters, 2017).



ترکیه آگاه است که از زمان قرارگرفتن زیر پرچم اتحادیه، در حلقه امنیتی آن نیز قرار می‌گیرد. دومین مزیت چشم‌نپوشیدنی، آن است که گردش آزاد نیروی کار با کشورهای صنعتی و پیشرفته اتحادیه، امتیاز اقتصادی کوچکی نخواهد بود. البته از آنجا که فضای اقتصادی بزرگ اروپا، مکمل ضروری بازار مشترک است (Capelle & Gidon, 1999: 36)، واحد پولی مشترک ارزشمند یورو نیز در این کشور به گردش در خواهد آمد. بر اساس یک ارزیابی، در سال ۲۰۰۶، میزان ۳۵ درصد از کل سپرده ارزی ترکیه در اختیار ترک‌های خارج از کشور بوده است (Steil & Hinds, 2009: 121)؛ به‌علاوه، استانداردهای زندگی و مردم‌سالاری در ترکیه به‌شکلی گسترده و پیوسته به استانداردهای اروپایی نزدیک خواهند شد (حسینی، ابراهیمی و شاه‌قلعه، ۱۳۹۲: ۹۳). همین منافع بالقوه آنکارا را علی‌رغم تمام دلسردی‌ها و مواضع اعلامی تهدیدآمیز، از کنار کشیدن رسمی از الحاق بازداشته‌اند.

حال باید دید که چه عواملی مانع موفقیت‌آمیز بودن این تلاش‌ها شده‌اند. برخی به چالش‌های اقتصادی، حقوقی، جغرافیایی و سیاسی اشاره می‌کنند که اتحادیه را در پذیرش این عضو جدید مردد می‌نمایند. نقض حقوق بشر، عدم اذعان به کشتار ارامنه، میزان رشد اقتصادی، ترکیب جمعیتی، موقعیت جغرافیایی، مسئله کردها و تسلط نظامیان بر حاکمیت سیاسی از این عوامل بوده‌اند (یزدانی و حاجی‌زاده، ۱۳۹۰: ۳۵۲).

با کاربست نظریه سازه‌نگاری، می‌توان ادعا کرد که ترکیه، با وجود این‌که در زمینه معیارهای اقتصادی و حقوقی گام‌های جدی و بلندی برای نزدیکی به استانداردهای اروپایی برداشته، اما تفاوت‌های هویتی موجب شده‌اند تا این کشور با آن‌که همواره به‌نوعی در پیوند با غرب بوده است، به بخشی از اروپا تبدیل نشود. ترکیه مسلمان و اروپای مسیحی، تمدن‌های متفاوتی را نمایندگی می‌کنند؛ از این رو هریک به‌عنوان «دیگری» یک‌دیگر شناخته می‌شوند. تلاش‌های آنکارا به‌تنهایی برای جلب نظر اعضای اتحادیه کافی نبوده و تفاوت‌های هویتی و ادراکی هم‌چنان بر روابط ترکیه با این نهاد سایه انداخته و مانع از سهولت تصمیم‌گیری اعضای اتحادیه نسبت به این موضوع می‌گردد (قوام و صولت، ۱۳۹۳: ۳۰-۲۹).

اکنون زمان آن است که به اصول کمالیسم نظر انداخته و جایگاه آن‌ها را در سیاست اروپایی ترکیه، در قالب الگوهای ثبات یا دگرگونی، بازشناسی نماییم:

۱-۴. وجوه پایایی

جمهوری خواهی: در این اصل، ملت به‌عنوان صاحب حاکمیت شناخته می‌شود و حکومت به شکلی معرفی می‌شود که ایده‌آل حاکمیت ملی را تجسم بخشد. از مهم‌ترین پایه‌های محیط سیاسی ترکیه، یک احساس قوی اروپایی است. حس مدرن‌تر بودن، تمایز و احتمالاً برتری نسبت به سایر جوامع خاورمیانه در اقصا قابل‌توجهی از ملت ترکیه متجلی است. منافع اقتصادی و سیاسی نیز جایگاه خود را در تقویت این گرایش دارند. از سال ۲۰۰۶ حزب عدالت و توسعه، به‌عنوان حزبی با ریشه‌های اسلامی و پیوندهای نزدیک با بسیاری از گروه‌های اسلامی به پروپاقرص‌ترین حامی پیوستن به اتحادیه اروپا تبدیل شد (یاووز، ۱۳۹۴: ۳۴۴). تاکنون آرای مردمی پیوسته موضع این حزب را تقویت کرده است؛ بنابراین منطقی است که تلاش‌های مستمر حزب در فرایند جلب رضایت اروپا را منبعث از خواست مردم بدانیم و برای این اصل پایایی قائل باشیم.

سکولاریسم: از مهم‌ترین عواملی که اروپا را ترغیب به پذیرش ترکیه می‌نمایند، ارائه مدلی سکولار از کشوری اسلامی و خاورمیانه‌ای است که با توفیقات اقتصادی و سیاسی‌اش دیگر جوامع را به خود جذب می‌کند. از دیگر سو، ترکیه نیز در پاسخ به درخواست‌های اصلاحات از سوی اتحادیه، به اقداماتی دست یازیده است که بعضاً می‌توانند مغایر با احکام فقهی اسلام تلقی شوند؛ مانند لغو مجازات اعدام. هم‌چنین ادعا شده است که تجربه توسعه اتحادیه، به جهت‌دهی طرز تفکر اروپایی درباره ارتقای دموکراسی در اروپای شرقی، بالکان و ترکیه ادامه می‌دهد (Magen, Risse & McFaul, 2009: 22). احتوای ایده دموکراسی اروپایی بر مفاهیم سکولار روشن است. عمل‌گرایی حزب حاکم، مانع از حرکت‌های رادیکال علیه سکولاریسم است؛ به‌علاوه عقب‌نشینی‌های حزب از برخی مواضع فرهنگی خود در پی برخوردهای اروپا نشان‌گر این مورد هستند. گویی در این عرصه‌ها، کنش‌های بعضاً ناکام حزب نیز بیش‌تر در پی تضمین

حقوق توده‌های اسلام‌گرا بوده است تا محروم‌سازی سکولارها از مظاهر غربی؛ لذا سکولاریسم از پایایی قابل‌اعتنایی برخوردار بوده است.

انقلابی‌گری: اصلاحاتی که در پی درخواست‌های اتحادیه تحت موازین کپنهاگ صورت پذیرفته‌اند، هرچند در مواردی با انتقاد این اتحادیه به دلیل کندی روبه‌رو بوده‌اند، می‌توانند اقداماتی انقلابی تلقی شوند؛ چراکه شامل عرصه‌های گسترده‌ای از اقتصاد و کشاورزی گرفته تا وضع فرهنگی اقلیت‌ها بوده‌اند. سطوح این تغییرات نیز از عالی‌ترین نهاد حقوقی، یعنی قانون اساسی، تا جامعه مدنی را در بر گرفته‌است. وجود این اصل در کنار سایر اصول کمالیسم، به آن معنا بوده است که پیشرفت کشور روندی مداوم است و رهیافت‌های به‌روز برای جامعه ضروری‌اند. در گذر زمان انجام اصلاحات هم سطح زندگی و رفاه ترکیه را رشد می‌بخشید و هم احتمال پذیرفته‌شدن در اتحادیه و بهره‌مندی از منافع متعاقب آن را افزایش می‌داد که می‌توانست به‌خوبی از اقتضائات زمانه به‌شمار آید و عمل در راستای این اهداف هم، حرکاتی اصلاح‌طلبانه و انقلابی.

۲-۴. وجوه پویایی

مردم‌گرایی: در بافت کمالیستی این اصل در جست‌وجوی نظم اجتماعی بر پایه امتیازات ملت ترک به‌عنوان ملتی واحد از طریق مبارزه علیه امپریالیسم و کاپیتالیسم است. این عناصر معنایی در واقع پاسخی به شرایط سال‌های نخست جمهوری و جنگ با اروپاییان بود که از دست رفتن عثمانی به آنان نسبت داده می‌شد. با وقوع جنگ سرد و رشد اهمیت ترکیه برای غرب به دلیل در اختیار داشتن تنگه‌های بوسفور و داردانل و همسایگی با شوروی، تعاملات دو طرف نیز افزایش یافت که به عضویت این کشور در پیمان ناتو در سال ۱۹۵۲ انجامید (NATO, 2012)، وابستگی به بلوک غرب رشد کرد و مفاهیم ضدامپریالیستی رنگ باختند. استمرار این روند در همکاری‌های روزافزون با اروپا دیده می‌شود. لذا انزوآگرایی‌های اولیه و اصل پوپولیسم در مفهوم کمالیستی خود، چندان جایگاهی در سیاست اروپایی ترکیه ندارد. ترجیح کنونی ترکیه بر افزایش کانال‌های ارتباطی تجاری و اقتصادی مربوط به ترانزیت انرژی و کالا و گردش نیروی کار و

متعاقباً وابستگی متقابل امنیتی است؛ نه دوری از غرب برای مصون ماندن از گزندهای احتمالی آن.

ملی‌گرایی: ناسیونالیسم در ترکیه، احساس عمیقی بود که بر ویژگی خاص ترکی تأکید می‌گذاشت؛ این گرایش‌ها هنگامی که با عملکردهای سازمان حکومت در ترکیب قرار گرفت به مطلق‌گرایی سیاسی و فرهنگی در همه حوزه‌های جامعه منتهی شد. این در حالی است که بخش مهمی از اصلاحات انجام پذیرفته در ترکیه برای جلب رضایت اتحادیه در فرایند الحاق، در حوزه حقوق اقلیت‌ها و حقوق بشر بوده‌اند. احترام و حمایت از اقلیت‌ها از ارکان معیارهای کپنهاگ در عرصه سیاسی‌اند. بعد از اجلاس هلسینکی و اصلاحات قانون اساسی، حق پنخس برنامه و آموزش زبان غیرترکی آزاد شد و بحث حقوق اقلیت‌های مذهبی و آزادی بیان مطرح گشت. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ هم الزامات مرتبط با گسترش شناسایی حقوق فرهنگی اقلیت‌ها اعمال شدند. لذا ملی-گرایی ترکی و انکار هویت اقلیت‌ها در این عرصه عقب نشسته است.

دولت‌گرایی: دورشدن دولت از استراتژی‌های اقتصادی مبتنی بر جایگزینی واردات و روی آوردن به استراتژی‌های معطوف به افزایش تعاملات تجاری با خارج از مرزها نشان از افول دولت‌گرایی دارد. در میان کنش‌گران خارجی، نقش اروپا بسیار بارز بوده است. برای مثال، به گواهی داده‌های نهاد آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴، از ۲۰ کشور دارای بیش‌ترین صادرات به ترکیه، ۱۳ کشور از اروپا بوده‌اند (TUIK, 2016)؛ لذا اروپا جایگاهی اساسی در روابط تجاری ترکیه دارد. افزون بر آن، وجود یک اقتصاد بازار فعال از معیارهای اقتصادی کپنهاگ برای پیوستن کشورها به اتحادیه است که ترکیه نیز با فاصله‌گیری از اقتصاد دولتی سعی در تحقق آن داشته و در این زمینه به موفقیت‌هایی دست‌یافته است. بنابراین می‌توان از زوال تدریجی این رکن از کمالیسم سخن گفت.

۵. جایگاه کمالیسم در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه

در نگاه ترکیه به خاورمیانه، فرازونشیب‌های متعددی شاهد بوده‌ایم. بنیان‌گذاران ترکیه بر این عقیده بودند که کشور باید حتی‌الامکان خود را از خاورمیانه و کشمکش‌های آن دور نگه دارد. با مرگ آتاترک در سال ۱۹۳۸ تغییراتی در وضع حکومت ایجاد شد و اینونو،

رهبان حزب جمهوری خواه خلق، به ریاست جمهوری رسید. وی در جنگ جهانی دوم بی طرفی خود را حفظ کرد و سپس با فشار متفقین وارد جنگ شد.

در دهه های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ تغییراتی جدی در ارتباط مذهب و جامعه رخ داد و سیستم سیاسی نیز به چند حزبی تغییر یافت. با برگزاری اولین انتخابات آزاد در سال ۱۹۵۰ فضای نسبتاً دموکراتیکی در کشور شکل گرفت و از فشار بر اسلام گرایان کاسته شد (زاهدی، ۱۳۹۱: ۶۷۰). با این حال، تا زمان روی کار آمدن اوزال، نخبگان سیاسی تلاش داشتند تا اصول اولیه سیاست خارجی ترکیه را حفظ نمایند. این اصول عبارت بودند از انزوا گرایی، گرایش به غرب و انفعال. البته این مجموعه دارای تناقضی درونی بود که در دوره های بعد خود را نمایان تر کرد؛ گرایش به غرب باعث می شد که ترکیه با فرایندهای دموکراتیک که پیش زمینه های مختلف اقتصادی و سیاسی داشتند، وارد تعامل گردد و در نتیجه تکثر در رویکرد به سیاست خارجی نیز حاصل می گردید. در عین حال، جبر ناشی از لزوم توسعه اقتصادی، دستگاه سیاست خارجی ترکیه را از همان آغاز متوجه ضرورت نوعی منطقه گرایی مسالمت جویانه جهت تأمین راه های ورود مواد خام و خروج کالاها به مقصد بازارهای منطقه، کرده بود (طاهایی، ۱۳۸۰: ۲۲۸).

در دهه ۱۹۸۰ با انتخاباتی که پس از کودتا برگزار شد، اوزال روی کار آمد و برداشت از «نقش ملی» متحول شد. کمالیست ها خواهان بازگشت به انزوا گرایی سال های آغازین جمهوری بودند و اعتقاد داشتند که پس از جنگ سرد، هدف غرب تقابل با ترکیه است؛ همان طور که در مورد یوگسلاوی و شوروی مشاهده می شد. از دیگر سو اسلام گراها پیشنهاد تشکیل بازار مشترک میان کشورهای اسلامی را داشتند. اوزال چنین می اندیشید که سیاست سنتی ترکیه تا حدود زیادی واکنشی و محافظه کارانه بوده است. در مقابل، او به دنبال سیاست فعال و ریسک پذیر بود. جمله مشهور او، «اگر هیچ ریسکی نکنید چیزی برنده نخواهید شد»، بیان گر همین مسئله بود. بنابراین جهت گیری سیاست خارجی وی حرکت به سوی اتخاذ تدابیر ریسک دار برای جست و جوی جایگزین ها و فرصت های تازه بود. در خصوص خاور میانه، نگرش او بیش تر فرصت محور بود تا تهدید محور. او در سیاست خارجی به اقتصاد توجه بسیار داشت و معتقد بود که با ایجاد ارتباطات تجاری با کشورهای خاور میانه می توان بسیاری از مشکلات را حل کرد.

موقعیت جغرافیایی استراتژیک ترکیه هم در میان منابع عظیم انرژی روسیه، آسیای مرکزی و خاورمیانه و مصرف‌کننده بزرگی چون اروپا، از نظر ژئوپلیتیک و ژئوکانومیک اهمیت به‌سزایی به آن می‌بخشید (Austvik & Rzayeva, 2017: 544). در همین راستا، نقش ترکیه به‌مثابه پل ارتباطی شرق و غرب یکی از دو برداشت اصلی اوزال از نقش ملی ترکیه بود؛ مورد دیگر، نقش رهبری در خاورمیانه بود. اوزال در سخن‌رانی‌های خود همواره بر نقش مهم ترکیه در ترتیبات منطقه‌ای تأکید داشت؛ لذا در دوران زمامداری‌اش قدم‌های قابل توجهی در جهت ایفای نقش به‌عنوان یک مرکز سیاسی و اقتصادی عمده در خاورمیانه برداشته شد (پورابراهیم، ۱۳۹۳: ۱۳۳-۱۳۱).

جنگ ۹۱-۱۹۹۰ خلیج فارس، عاملی مهم در روی آوردن دوباره ترکیه به خاورمیانه شد. اوزال، به‌رغم مخالفت بسیاری از مشاوران و نظامیان، از اقدام ایالات متحده برای اخراج عراق از کویت جانب‌داری نمود و با انسداد جریان صادرات نفت عراق از طریق ترکیه، در اعمال تحریم‌های سازمان ملل متحد علیه این کشور مشارکت کرد. او هم‌چنین صدها هزار نیروی نظامی را در مرز دو کشور مستقر کرد و به هواپیماهای آمریکایی اجازه استفاده از خاک ترکیه را داد. مدتی بعد، واهی بودن امیدهای اوزال نسبت به تقویت همکاری استراتژیک ترکیه با آمریکا و ارتقای چشم‌انداز پیوستن ترکیه به جامعه اروپا، آشکار شد. ترکیه با از دست دادن درآمدهای ترانزیت نفت عراق متحمل هزینه‌های گزافی گردید و تأسیس یک دولت موقت کُرد در شمال عراق با حمایت غرب، انگیزه‌های جدیدی برای ناسیونالیسم کردی ایجاد کرد و پایگاهی لجستیکی برای پک-ک فراهم نمود (لارابی، ۱۳۸۶: ۵۱). با بالا گرفتن شورش کردها در داخل، آنکارا ترجیح نسبت به بازگشت رژیم صدام به شمال عراق و پایان‌بخشی به تحریم‌ها را پنهان نکرد (گازیوروسکی، ۱۳۹۴: ۸۲).

اربکان و حزب رفاه سعی در برقراری گفتمان اسلامی-عثمانی یا گونه‌ای نوعثمانی-گری داشتند که ابعاد ضدسکولار و ضدغربی داشت و انقلابی به نظر می‌رسید. وی مفهوم یک جنبش اسلامی را در بافت اجتماعی ترکیه به‌خوبی جا انداخت. اندیشه‌های حامیان و اطرافیان او لبریز از بازگشت به دوران عظمت عثمانی بود. اربکان از همان آغاز راه دیدگاه‌ها و ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه خود را بر مخالفت با وابستگی به کشور-

های غربی و قرابت با ملل مسلمان و ارزش‌های مذهبی استوار ساخت. در روابط خارجی، او سیاست تک‌بعدی اتحاد با کشورهای مسلمان را تعقیب می‌نمود. تکرار واژه صهیونیسم و خطر سیاست از نیل تا فرات صهیونیست‌ها موجب خشم آنان گردید. به‌خصوص آن‌که اربکان در دوران کوتاه نخست‌وزیری به اقداماتی جدی در راستای مشارکت جهان اسلام در اداره نظام بین‌الملل دست زد. اساساً برای حزب رفاه، اسلام جبهه‌ای مشترک برای به چالش کشیدن غرب بود (Haji-Yousefi & Elmani, 2011: 68). تعلیق مناسبات با صندوق بین‌المللی پول، حمایت از مردم فلسطین، بهبود مناسبات با ایران و ابتکار تأسیس گروه دی‌۸ که غرب را به شدت هراسان ساخت، از اقدامات وی بودند. این موارد از عوامل کودتای سفید علیه دولت مستعجل وی شدند (زاهدی، ۱۳۹۱: ۶۷۲-۶۷۳).

اسماعیل جم، وزیر خارجه ترکیه در سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۲، همانند اوزال، منتقد دیدگاه سنتی به سیاست خارجی بود و آن را فاقد جنبه‌های تاریخی و فرهنگی می‌دانست. به اعتقاد وی، گرچه ترکیه دارای سابقه بزرگ تمدنی و فرهنگی است، اما خود را از آن محروم کرده است؛ ترکیه در مسیر پیش رو به‌ویژه در سیاست خارجی نیازمند آگاهی جدید از هویت، تاریخ، امکانات و محدودیت‌های خود است. او در دوران وزارت خود بر چهار عامل عمده در خاورمیانه تأکید می‌ورزید: بایستگی بهره‌گیری از امتیازات تاریخی و فرهنگی ترکیه در منطقه؛ تأکید بر هویت ترک به‌مثابه یک کیستی مشترک تمدنی؛ تأکید بر نقش الگویی ترکیه بر اساس موفقیت‌های آن؛ و بهبود روابط با همسایگان خاورمیانه‌ای (پوراابراهیم، ۱۳۹۳: ۱۳۴-۱۳۳).

تغییرات دوران اوزال و جم، در دوران حاکمیت حزب عدالت و توسعه استمرار یافتند و بخش اسلامی و شرقی هویت ملی ترکیه در سیاست خارجی این کشور نمایان‌تر گردید. این گزاره که هرچه هویت شرقی ترکیه نادیده گرفته شود، امکان نزدیکی به هویت غربی افزایش می‌یابد، جای خود را به این گزاره داد که پذیرش جایگاه ترکیه در غرب نیز از راه تقویت پیوندهای این کشور با شرق امکان‌پذیر خواهد بود. آنچه دولت‌مردان این حزب بیش از همه مورد توجه قرار داده‌اند، نقش و جایگاه ترکیه در نظام بین‌الملل و به‌ویژه ارتباط آن با کشورهای همسایه بود.

حمله به عراق به رهبری ایالات متحده در مارس ۲۰۰۳، پای ترکیه را بیش‌تر به سیاست‌های خاورمیانه‌ای کشاند. از آغاز، رهبران این جمهوری ملاحظاتی جدی در خصوص حمله به همسایه جنوبی مطرح کردند؛ زیرا حکومت صدام ثبات را در مرزهای جنوبی تأمین می‌کرد و بیم آن می‌رفت که با سقوط بغداد، عراق تجزیه و ناسیونالیسم کردی تقویت شود. گذر زمان نشان داد که نگرانی‌های ترکیه بی‌مورد نبوده است؛ از سویی نفوذ منطقه‌ای رقیبی به نام ایران افزایش یافت و از دیگر سو پ‌ک‌ک در سال ۲۰۰۴ مجدداً دست به سلاح برد و از ژانویه ۲۰۰۶ از پناهگاه‌های خود در شمال عراق، مکرراً حملاتی علیه ترکیه تدارک دید که طی آن‌ها صدها تن از نیروهای امنیتی ترکیه جان خود را از دست دادند (لارابی، ۱۳۸۶: ۵۲).

از بعد اندیشگانی، بنیان‌های برنامه حزب عدالت و توسعه در این زمینه را باید در اندیشه‌های احمد داوداوغلو، مشاور پیشین سیاست خارجی و سپس وزیر خارجه ترکیه، جست‌وجو نمود. وی در کتاب تأثیرگذار عمق راهبردی، نظرات خود را در چهار محور به دولت‌مردان ترکیه پیشنهاد می‌کند: از میان برداشتن مشکلات با همسایگان؛ سیاست خارجی چندبعدی و پویا؛ یک زبان دیپلماتیک جدید؛ و گذار به یک سیاست موزون (ثمودی و نورعلی‌وند، ۱۳۹۱: ۹۰-۸۹). وی خاورمیانه را منطقه کلیدی گشایش به قاره مادر آفروراسیا می‌داند. گرایش راهبردی از مرکز اوراسیا به سمت خاورمیانه، هرگونه گشایشی از مرکز قاره مادر را به سمت پیرامون آن ممکن خواهد ساخت (داوداوغلو، ۱۳۹۵: ۳۱۸).

حزب حاکم در برنامه رسمی خود در حوزه سیاست خارجی منطقه‌ای چنین بیان داشته است که موقعیت ژئوپلیتیک ترکیه جذابیت بسیاری برای پروژه‌های مشترک همکاری دارد. ترکیه با دموکراسی، اقتصاد و نگرش خود به حقوق بشر، عنصر ثبات منطقه‌ای است و با توجه به این خصایص، باید ابتکار عمل بیش‌تری در مناطق بحرانی کشورهای همسایه داشته و در جهت تأثیرگذاری واقعی در حل این بحران‌ها بکوشد (Akperti, 2014).

متوازن‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی به موازات گسترش روابط با اعراب و ایفای نقشی فعال در پرونده هسته‌ای ایران از نتایج سیاست‌های منطقه‌ای این حزب بوده‌اند.

البته دلیل اصلی حفظ روابط با رژیم صهیونیستی، نیاز ترکیه به رشد و ترویج روابط با غرب، به مثابه یک کلیت است و روابط مزبور ابزاری در این راستا تلقی می‌شود (Haji- Yousefi & Elmani, 2011: 87). در سال‌های آغازین حاکمیت حزب، مناسبات سیاسی و اقتصادی وسیعی میان ترکیه و کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا ایجاد شد. تشکیل کمیته‌های مشترک رایزنی سیاسی در سطح وزرای خارجه عرب و ترکیه، موافقت‌نامه همکاری میان ترکیه و اتحادیه عرب در سال ۲۰۰۴ و سازمان‌دهی انجمن ترک-عرب در نشست وزرای خارجه اتحادیه عرب در سپتامبر ۲۰۰۶ از این موارد هستند. از نتایج آن نیز اختصاص جایگاه بزرگ‌ترین پیمان‌کار ساختمانی در عربستان و لیبی به شرکت‌های ترک و حضور قدرتمند بخش خصوصی ترکیه در حوزه‌های تولیدی کشورهای منطقه بوده است. امضای تفاهم‌نامه انتقال گاز از ترکمنستان و ایران به اروپا و مشارکت در توسعه میدان گازی پارس جنوبی در سال ۲۰۰۷ نیز حاکی از رشد مناسبات با تهران می‌باشد (کوشکی و رنجبرمحمدی، ۱۳۹۳: ۵۸-۵۷).

رخ دادن انقلاب‌های عربی، توازن قدرت را دگرگون ساخت و فرصتی برای آزمودن سیاست تمدنی ترکیه فراهم کرد که داعیه رهبری منطقه‌ای بر اساس قدرت نرم خود را داشت. ترک‌ها دریافتند که در این مقطع باید سیاست تنش صفر را کنار گذاشته و برای بهبود نقش منطقه‌ای خود به خواسته‌های معترضان توجه نشان دهند (اسماعیلی، زارع-زاده و فلاح، ۱۳۹۵: ۱۸۷). برداشت مقامات ترک این بود که انقلاب‌های منطقه باید واقعیاتی گریزناپذیر دانسته شوند و با آن‌ها هماهنگی صورت گیرد؛ در غیر این صورت منافع ترکیه آسیب خواهد دید. لذا نخبگان حزب بر آن شدند که از این فرصت بزرگ برای تعمیق موقعیتی هژمونیک در منطقه بهره گیرند (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۹۳-۹۲).

تغییر در واقعیت‌های ژئوپلیتیک خاورمیانه به یک سیاست خارجی تهاجمی و امنیتی در ترکیه شکل داد. ویژگی مهم این مسئله، شخصی‌شدگی و کارگزارمحوری سیاست در این کشور بود (گل‌محمدی، سجادیپور و موسوی شفقانی، ۱۳۹۵: ۹۰).

در این تحولات، فروپاشی دولت در تونس آن قدر شتابناک بود که فرصت واکنش را سلب کرد؛ اما در مورد مصر، ترکیه رسماً خواهان تغییر و کناره‌گیری مبارک شد. از دلایل این امر عدم همراهی مصر با ترکیه در موضوع غزه بود. با گزینش محمد مرسی

در انتخابات به‌عنوان رئیس‌جمهور مصر، برخی چنین استدلال کردند که مدل ترکیه اردوغانی، در مقایسه با مدل ایران و یا اندونزی، برای آینده مصر مدلی مناسب خواهد بود. استدلال این دسته بر محور پیش‌زمینه مشترک حزب سفید ترکیه و اخوان‌المسلمین مصر بنا شده بود؛ چراکه اولی از دومی الهام گرفته بود (Ebrahimi, 2012: 76). در لیبی وضع تفاوت داشت. ترکیه با دارا بودن ۲۰ تا ۲۵۰۰۰ کارگر و سرمایه‌گذاری عظیم در این کشور و روابط خوب با قذافی، در آغاز مخالف حمله ناتو بود. در مورد سوریه، ترکیه مسیر متفاوتی را در پیش گرفت و سرکوب مخالفان توسط اسد را محکوم نمود و در خصوص بحران سوریه مواضع و کنش‌های متفاوتی را به نمایش گذاشت؛ فشار به دولت سوریه برای انجام اصلاحات، تلاش جهت اتحاد گروه‌های مخالف اسد و حمایت نظامی از آن‌ها و تشویق به اتخاذ تحریم‌های بین‌المللی علیه دولت سوریه تا حدی که در مقطعی بسیاری از معارضان رژیم سوریه از کشورهای مختلف به استانبول آمده و این شهر ترکیه در مطبوعات خارجی، به یک معنا به‌عنوان مرکز مخالفان معروف شد (Gurpinar, 2014: 117)، و بازگشت به حل مسئله سوریه در راستای چارچوب سازمان ملل در مقاطع مختلف دنبال شدند. در واقع، ترکیه در پی آن بود تا از طریق تغییر رژیم در سوریه، به برترین بازیگر منطقه‌ای بدل شده و نقش ایران و عراق را تحلیل برد. این کشور روی کارآمدن دولتی با سوگیری غربی در سوریه را از راه‌های تضعیف ایران، یعنی مهم‌ترین رقیب و مانع رهبری خود بر منطقه، تلقی می‌کرد (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۳: ۷۳-۷۴)؛ اما دلایلی موجب اشتباه از آب درآمدن پیش‌بینی ترکیه، یعنی سرنگونی اسد ظرف چند ماه، شدند: مقاومت حکومت اسد، ساخت‌بندی ناسازگار گروه‌های معارض سوری، و کنشگری دیگر بازیگران منطقه‌ای (Ahmadi & Ghorbani, 2014: 70-71). بحران سوریه مشکلات فراوانی برای سیاست خارجی ایجاد کرد. کمالیست‌ها از درگیری بیش‌ازاندازه ترکیه در سوریه انتقاد می‌کنند و آن را عاملی منفی می‌دانند؛ بحران پناهندگان شدت یافته و اختلافات عمیق با ایران و تشدید رقابت منطقه‌ای و مشارکت با گروه‌های سلفی نیز منافع ترکیه را به خطر انداختند (پورابراهیم، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۱۴۱). مداخله روسیه هم عواقب عظیمی در پی داشت و فاکتورهای این بحران را دگرگون کرد. نقش نظامی این کشور و تقابل با سیاست ترکیه و سرایت ناامنی به داخل

خاک آن منجر به تغییر سیاست آنکارا گردید. آنکارا به تصمیمی عمل‌گرایانه دست زد و به نماینده اصلی معارضان سوری در مذاکره با ایران و روسیه در آستانه قزاقستان برای حل‌وفصل سیاسی بحران بدل شد و نقش عربستان و قطر را تضعیف نمود. ایران هم از این مسئله استقبال کرد (Ahmadian, 2016: 85-86).

اکنون داده‌ها را به اصول کمالیسم عرضه می‌کنیم تا وجوه مختلف آن را شناسایی کنیم:

۱-۵. وجوه پایایی

ملی‌گرایی: هنگامی که این اصل در سپیده‌دم جمهوری ترکیه با عملکردهای سازمان حکومت ترکیب شد به این امر منتج گشت که تمام مسائل بر اساس تعصب ملی نگریسته شوند. تأکید کنونی ترکیه بر ایفای نقش بارز منطقه‌ای یا تبدیل شدن به هژمون منطقه در سایه نوع‌ثمنی‌گرایی می‌تواند در چارچوب اعتلای ملت ترک تعبیر و تفسیر شود. شخص اردوغان بیان داشته است که «به‌عنوان ملت ترک هنوز واپسین سخن خود را به جهان نگفته‌ایم» (NTV, 2017). در ساحت نظری، پافشاری بر ناسیونالیسم ترک در عرصه سیاست خاورمیانه‌ای کنار گذاشته نشده است. تعصب دولت ترکیه نسبت به موارد تاریخی خود و واکنش تند به نقد آنان، از دیگر نشانگان این امر است. چندی پیش وزیر خارجه امارات توپیتی را بازنشر کرده بود که مدعی شده بود فخرالدین پاشا اموال اهالی مدینه را سرقت کرده و آن‌ها را با قطارهایی به شام و استانبول منتقل کرده است. اردوغان در نشستی در آنکارا عبدالله بن زاید را خطاب قرار داد و گفت: «هنگامی که جد ما فخرالدین پاشا از مدینه منوره دفاع می‌کرد، جد تو کجا بود؟ ای بدبختی که به ما تهمت و افترا می‌زنی» (باشگاه خبرنگاران جوان، ۱۳۹۶).

جمهوری‌خواهی: ریشه‌های سیاست نگاه به شرق در حزب سفید، که به رشد کنش-گری ترکیه در خاورمیانه منجر شده است، به اندیشه‌های اوزال، جم و اربکان برمی‌گردد. همه این سیاست‌ها در بستری از پشتیبانی آرای ملت ترکیه، پس از آزادسازی‌های پسا کودتا، به مرحله اجرا گذاشته شده‌اند و با شکلی از حکومت مبتنی بر مردم‌سالاری که در آن ملت به‌عنوان صاحب حاکمیت شناخته می‌شود، یعنی جمهوریت، در پیوندی وثیق

هستند. در هر صورت، این منتخبین ملت هستند که چنین سیاست‌هایی را اتخاذ می‌نمایند و اعتماد مجدد به ایشان در انتخابات آینده، مهم‌ترین ضمانت اجرای استمرار حرکت آن‌ها در مسیر خواست مردم است. این روند در مقاطع کوتاهی مانند اسقاط دولت اربکان با اختلال مواجه شد، اما نقش روبه‌زوال ارتش در سال‌های پس از جنگ سرد از تقویت این اصل حکایت دارد. در کودتای نافرجام سال ۲۰۱۶ نیز حمایت از جمهوریت، احزاب مختلف و معارض پارلمان را متحد ساخت و با حضور مردم، ارتش به حاشیه رانده شد.

انقلابی‌گری: چرخش سیاست‌های ترکیه در خاورمیانه، از سیاست تنش صفر با همسایگان، به سیاست تهاجمی پس از ناآرامی کشورهای عربی، و از پافشاری بر سرنگونی اسد در سوریه تا پذیرش روند سیاسی آستانه، همگی قابل ادراک در چارچوب گزینش رهیافت‌های به‌روز و آینده‌نگر برای جامعه هستند که از پایه‌های اصل انقلابی-گری و اصلاح‌طلبی است. زمان‌شناسی و پراگماتیسم حزب عدالت و توسعه در بیشینه-سازی منافع جمهوری ترکیه در عین کاهش هزینه‌های کنشگری در خاورمیانه، درس-آموز است. این کشور به بازی میان ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای با کارت خاورمیانه می‌پردازد؛ گاه به ایران و روسیه نزدیک می‌شود و گاه از حملات ایالات متحده و متحدین غربی‌اش حمایت می‌کند. این نوسانات به میزان قابل‌اعتنایی پاسخی به اقتضانات زمانه بوده‌اند؛ چراکه توانسته‌اند منافع ترکیه را تضمین نمایند و نمی‌توانند ناشی از بی‌تدبیری و بی‌سیاستی تلقی گردند.

۲-۵. وجوه پویایی

مردم‌گرایی: بنا بر گفته آتاترک، هدف این اصل، بیشتر، بسیج کردن کل ملت است؛ روزگاری، به‌علت احساس محاصره توسط دشمنان و انزوای ژئوپلیتیک ادراکی ناشی از تماس با سازه عربی، روسیه و بالکان، این نیاز احساس می‌شد که با اقدامات توده‌گرایانه، امکان بسیج‌سازی گسترده در جهت مقابله احتمالی با قدرت‌های استعماری و دشمنان خارجی در سطح بالایی حفظ شود. اینک با گذر از دهه‌ها این اندیشه در نخبگان سیاسی ترکیه شکل گرفته است که درک پیشین نادرست بوده و تعامل با همسایگان و سیاست

فعال خارجی و حتی ریسک‌پذیری لازمه کسب منافع ملی در عرصه بین‌المللی است. لذا هدف غایی این اصل، در این عرصه تا حدودی متزلزل شده است. به علاوه اجرای مفاد و اهداف آمریکایی در طرح‌های سیاست خارجی ترکیه، برای مثال در جنگ خلیج فارس، روندی مخالف با فحوای کمالیستی بود که منطقه‌گرایی مستقلانه‌ای را الهام می‌کرد (طاهایی، ۱۳۸۰: ۲۳۰). استقلال‌گرایی کمالیسم با اتکا به درون و مردم‌گرایی حاصل می‌شد و اتکا به نیروهای خارجی انحراف از آن تلقی می‌شود.

دولت‌گرایی: هدف اتاتیسم، اساساً توسعه‌بخشی به یک اقتصاد ملی از طریق آزادسازی آن از قید وابستگی خارجی و تقویت بنگاه‌های تحت نظارت دولت بود؛ اما افزایش تعاملات اقتصادی با خاورمیانه، در بافت اقتصاد بازار و با رشد تعاملات بیرونی و تجارت خارجی صورت می‌پذیرد و یکی از اهداف آن می‌تواند ارتقای شاخص‌های این مدل اقتصادی برای افزایش امکان چانه‌زنی بر سر الحاق به اتحادیه اروپا باشد. دولت، به نمایندگی از ملت، در این راستا اقدامات حاکمیتی مانند انعقاد قراردادهای کلان با سایر کشورها انجام می‌دهد، اما وظایف تصدی‌گرانه به بخش خصوصی مانند شرکت‌های ساختمانی و عمرانی واگذاشته شده‌اند. بنابراین دولت‌گرایی، که بنیاناً اصلی اقتصادی است، با روند سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه و دیپلماسی اقتصادی آن پس‌روی کرده است.

سکولاریسم: هدف اساسی این شیوه از سکولاریسم، پروردن یک وجدان غیرمذهبی برای جایگزینی مفاهیم سنتی وفاداری هم‌چون اسلام بود. سکولاریسم کمالیستی در پی پایان دادن به قدرت مذهب و هواداران آن در عرصه‌های اقتصاد، فرهنگ و سیاست و محدودسازی آن به اعتقادات و پرستش بود؛ لیکن نگاه نوین ترکیه به خاورمیانه به‌میزان زیادی، ادراکی هویتی و تاریخی‌ست. تأکید بر نوع‌ثمنی‌گری و مخاطب قرار دادن هویت اسلامی ملل منطقه نشان‌گر اهمیت یافتن بُعد دین و کیستی دینی در سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه هستند. تعاملات گسترده و حمایت از برخی دولت‌ها و گروه‌های اسلامی نزدیک به اندیشه‌های حزب عدالت و توسعه، مانند قطر و اخوان‌المسلمین مصر، هرچند سیاست‌هایی عمل‌گرایانه‌اند، در وجه نمایان خود، به دور از مفاهیم، توجهات و عقلانیت دینی نیستند. با تحکیم تدریجی پایه‌های حزب سفید، اردوغان به طرز فزاینده‌ای از

بسترهای مذهبی و نمادهای اسلامی در تبلیغات سیاسی خود در این زمینه بهره گرفته است. وی با نوعی کیش شخصیت، خود را امید امت اسلامی در منطقه و جهان معرفی نموده است. رسانه‌های حزب نیز از او به عنوان ناجی جهان اسلام تصویرپردازی می‌کنند (گل محمدی، سجادپور و موسوی شفتائی، ۱۳۹۵: ۸۰). لذا سکولاریسم در این عرصه به حاشیه رانده شده است؛ مخالفت‌های کمالیست‌ها با بخش‌هایی از سیاست‌های نگاه به شرق، که در زمان اربکان نیز متجلی شده بود، تا حدودی ناشی از این مسئله و هراس از تسری افول سکولاریسم به سایر عرصه‌هاست.

نتیجه‌گیری

در هریک از دو ساحت سیاست اروپایی و خاورمیانه‌ای ترکیه در دهه‌های اخیر، نیمی از اصول کمالیسم رو به افول گذاشته‌اند که تأییدی بر فرضیه این پژوهش است. دلیل این امر را می‌توان در سطوح مختلف جست‌وجو کرد. تحولات شتابناک نظام جهانی مانند فروپاشی نظام دوقطبی و افزایش اهمیت نقش مؤلفه‌های اقتصادی در میزان قدرت ملی پس از جنگ سرد و به موازات آن فروکاسته شدن قدرت نهاد ارتش در داخل با گسترش فرایند دموکراتیزاسیون نقش به‌سزایی در این مسئله داشته‌اند. تحولات منطقه‌ای مانند جنگ‌های خلیج فارس و بیداری اسلامی نیز ترکیه را به مداخله‌گری در منطقه تشویق کرده‌اند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که پویایی کمالیسم در ساحت سیاست خارجی ملموس‌تر از پایایی آن است؛ البته همچنان نمی‌توان از زوال کمالیسم در این حوزه سخن گفت؛ چه همین میزان از پایایی هم قابل توجه است. دلیل انحراف بیش‌تر این ساحت از اصول کمالیسم، تفاوت اساسی شرایط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با سال‌های نخستین عمر جمهوری ترکیه و بافتی است که کمالیسم در آن متولد شد. ترکیه در سال‌های جنگ سرد به ناتو پیوست و در بلوک ژئوپلیتیک غرب تعریف شد. بعدها به موازات تغییر فضای بین‌المللی و متغیرهای سطح نظام، در عصر پسا جنگ سرد، در داخل نیز دیدگاه رهبران از فرهنگ سیاسی قدرت‌پروری که متناسب با فضای تخصص‌آمیز جهانی دوقطبی، ارتش کشوری عضو پیمان آتلانتیک شمالی در همسایگی اتحاد جماهیر

شوروی را در مرکزیت تحولات سیاسی قرار می‌داد، فاصله گرفته و درک متفاوتی نسبت به نقش ملی ترکیه در معادلات منطقه‌ای و جهانی شکل گرفت. افزایش کنش‌گری ترکیه در سیاست بین‌الملل، چه در بستر افول جنگ سرد تحلیل شود و چه زمینه نوعثمانی-گری داشته‌باشد، با انزوگرایی نسبی عصر آتاترک تفاوتی بارز دارد. این مسئله از افزایش قدرت ترکیه، که به پارامترهای اقتصادی، جمعیتی، نظامی و دیپلماتیک وابسته است، تأثیر مستقیم می‌پذیرد و بر آن تأثیر نیز می‌گذارد. تردیدی نیست که جایگاه بین‌المللی امروزین ترکیه با کشوری که وارث بخشی کوچک از امپراتوری پاره‌پاره‌شده عثمانی در نیمه نخست قرن بیستم بود، بسیار متفاوت است؛ شرایط نظام بین‌الملل نیز قابل‌مقایسه با آن زمان نیست. اصل انقلابی‌گری و اصلاح‌طلبی، که پایایی بالایی در ساحت سیاست خارجی ترکیه داشته است، خود نشان از تأکید بر یافتن راه‌حل‌های متناسب با شرایط زمانی گوناگون دارد و نگرانی نسل نخست رهبران ترکیه را نسبت به آینده منعکس نموده است؛ نگرانی‌ای که با کنشگری‌های خارجی ترکیه در دهه‌های بعد، پاسخی متناسب گرفته است.

منابع

- احمدی لفورکی، بهزاد (تدوین) (۱۳۸۷)، **ترکیه: حال و آینده**، تهران: ابرار معاصر تهران.
- اسماعیلی، بشیر، زارع‌زاده، محمد، و فلاح، محمد (۱۳۹۵)، «افول و زوال مدل ترکیه در خاورمیانه»، **تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، ۸ (۲۸)، صص ۱۹۸-۱۷۳.
- اسمیت، روی، الأنیس، عماد، و فاراندس، کریستوفر (۱۳۹۴)، **اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم**، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و روح‌الله طالبی آرانسی، دوم، تهران: مخاطب.
- اکبری کریم‌آبادی، نورالدین (۱۳۹۳)، «سیاست‌پرگاری ترکیه در روابط خارجی»، **مطالعات راهبردی جهان اسلام**، ۵۷، صص ۸۸-۵۱.
- باشگاه خبرنگاران جوان (۱۳۹۶)، «پاسخ تند اردوغان به وزیر خارجه امارات»، دسترسی: <https://www.yjc.ir/fa/news/6368988/>، بازیابی شده از ۱۳۹۷/۲/۲۵

برزگر، کیهان، و مفیدی احمدی، حسن (۱۳۹۳)، «تأثیرپذیری سیاست خارجی ترکیه از روند اروپایی شدن»، *سیاست خارجی*، ۲۸(۴)، صص ۶۱۰-۵۹۱.

پارسایی، سیدمهدی (۱۳۹۵)، «بررسی روابط اتحادیه اروپا و ترکیه»، *سیاست*، ۱۰، صص ۹۸-۱۱۲.

پورابراهیم، ناصر (۱۳۹۳)، «سیاست‌های جدید ترکیه در خاورمیانه»، *سیاست خارجی*، سال ۲۸، شماره ۱، صص ۱۴۸-۱۲۷.

ثمودی پیلهرود، علی‌رضا، و نورعلی‌وند، یاسر (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه ترکیه در قبال مسئله فلسطین»، *مطالعات فلسطین*، ۱۶، صص ۱۰۶-۸۳.
 حسینی، مطهره، ابراهیمی، طالب، و شاه‌قلعه، صفی‌الله (۱۳۹۲)، «نگاه به غرب در سیاست خارجی ترکیه در دوران حزب عدالت و توسعه (۲۰۱۲-۲۰۰۲)»، *مطالعات جهان اسلام*، ۱(۳)، صص ۹۶-۷۳.

خلیلی، محسن، صیادی، هادی، و حیدری، جهانگیر (۱۳۹۱)، «پیوند کد و ژنوم ژئوپلیتیک در سیاست خارجی (نمونه پژوهی: ایران و ترکیه)»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، ۵(۲)، صص ۵۶-۳۹.

داودی، علی‌اصغر (۱۳۹۱)، «امنیت از نگاه مکتب سازه‌نگاری»، *مطالعات سیاسی*، ۱۶، صص ۵۰-۲۹.

داوداوغلو، احمد (۱۳۹۵)، *عمق راهبردی موقعیت ترکیه در صحنه بین‌المللی*، ترجمه محمدحسین نوحی نژاد ممقانی، دوم، تهران: امیرکبیر.

زاهدی، نسا (۱۳۹۱)، «سیر تحول سیاست خارجی ترکیه در پرتو بیداری اسلامی: تحول یا تکامل»، *سیاست خارجی*، ۲۶(۳)، صص ۶۸۵-۶۶۳.

ساتچ، پیتر، و الیاس، جوانیتا (۱۳۹۴)، *بنیادهای روابط بین‌الملل*، ترجمه مجید محمدشریفی، تهران: میزان.

صادقی، سیدشمس‌الدین، و رحیمی، احمد (۱۳۹۶)، «دیاسپورای کُرد و نقش منافع ژئوپلیتیک در تحول راهبرد ترکیه نسبت به کردهای عراق و سوریه (۱۳۹۵-۱۳۸۲)»، *سیاست*، ۲(۲)، صص ۴۳۰-۴۱۱.

طاهایی، سیدجواد (۱۳۸۰)، «کمالیزم؛ عناصر بحران در نگرش سیاست خارجی ترکیه»، راهبرد، ۲۱، صص ۲۳۶-۲۰۳.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۴)، **بنیادهای علم سیاست**، بیست و هفتم، تهران: نی. غفاری، مسعود، و اکبری، نورالدین (۱۳۹۱)، «روند اصلاح قانون اساسی در ترکیه و تأثیر آن بر پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا»، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، ۱۱، صص ۱۸۸-۱۵۷.

فرهادی، محمد، و کاظمی، علی (۱۳۹۶)، «مقایسه نقش رضاشاه و آتاتورک در توسعه سیاسی ایران و ترکیه»، **مطالعات جامعه‌شناختی**، ۲۴(۱)، صص ۹۹-۷۹. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای اقتصادی سیاست خارجی ترکیه»، **فصلنامه روابط خارجی**، ۲۰، صص ۹۷-۷۱.

قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۹۰)، **روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها**، ششم، تهران: سمت.

قوام، سیدعبدالعلی، و صولت، رضا (۱۳۹۳)، «چرایی تردید اتحادیه‌ی اروپا در پذیرش عضویت ترکیه»، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، ۶(۲)، صص ۳۳-۹. کامت، ملانی، دیوان، ایشاک، ریچاردز، آلان، و واتربری، جان (۱۳۹۶)، **اقتصاد سیاسی خاورمیانه**، ترجمه فریبرز ارغوانی پیرسلامی و سحر پیرانخو، تهران: مخاطب. کامروا، مهران (۱۳۹۱)، **خاورمیانه معاصر**، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، دوم، تهران: قومس.

کوشکی، محمدصادق، و رنجبرمحمدی، مصطفی (۱۳۹۳)، «منطقه‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه پس از جنگ سرد (با تأکید بر مؤلفه‌های فرهنگی و اقتصادی)»، **پژوهش‌های منطقه‌ای**، ۱۴، صص ۶۸-۴۵.

گازیوروسکی، مارک (ویراست) (۱۳۹۴)، **سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا**، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: امیرکبیر.

گل محمدی، ولی، سجادپور، سیدمحمدکاظم، و موسوی شفتائی، مسعود (۱۳۹۵)، «اردوغانیسم و فهم سیاست خاورمیانه‌ای ترکیه»، *مطالعات راهبردی*، ۷۳، صص ۹۲-۶۹.

لارابی، استفان (۱۳۸۶)، «نگاه دوباره ترکیه به خاورمیانه»، ترجمه محمد سلطانی‌نژاد، *مطالعات راهبردی جهان اسلام*، ۲۹، صص ۵۸-۴۹.

واعظی، محمود (تدوین) (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی حزب عدالت و توسعه ترکیه*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.

یاووز، هاکان (۱۳۹۴)، *سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه*، ترجمه احمد عزیزی، سوم، تهران: نی.

یزدانی، عنایت‌الله، و حاجی‌زاده، جلال (۱۳۹۰)، «بررسی موانع الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا»، *سیاست*، ۴۱(۴)، صص ۳۵۳-۳۳۷.

یعقوبی‌فر، حامد (۱۳۹۲)، «گونه‌شناسی سیاست خارجی ترکیه در خاورمیانه»، *سیاست خارجی*، ۲۷(۴)، صص ۹۸۷-۹۶۵.

Addkarsiyaka (2016), "Alti Ok", (observed: 3.23.2018) Retrieved from <http://www.addkarsiyaka.com/haber-1531-alti-ok.html>

Ahmadi, Hamid, & Ghorbani, Fahimeh (2014), "The Impact of Syrian Crisis on Iran-Turkey Relations", *Iranian Review of Foreign Affairs*, 4(1), 59-87.

Ahmadian, Hassan (2016), "Reasoning Turkey's Syrian Shift: A New Track with Iran?", *Iranian Review of Foreign Affairs*, 7(1), 69-89.

Akparti (2014), "Parti Programi", (observed: 5.15.2018) Retrieved from <http://www.akparti.org.tr/site/akparti/parti-programi>

Albayrak, Mustafa (2010), "Kemalizmin Dusunsel Temelleri ve Tarihsel Olusumu", *Ataturk Arastirma Merkezi Dergisi*, 26(77), 307-344.

Austvik, Ole Gunnar, & Rzayeva, Gulmira (2017), "Turkey in the geopolitics of energy", *Energy Policy*, 107, 539-547.

Burdeau, Georges (1966), *La Démocratie* (nouvelle ed.), Paris: Éditions du seuil.

Capelle, Guy, & Gidon, Noelle (1999), *Reflets1*, Paris: Hachette.

Cizre-Sakallioglu, Umit (1997), "Kemalism, Hyper-Nationalism, and Islam in Turkey", *NAQD*, 10(1), 57-74.

Deren, Secil (2005), "Le Kémalisme Aujourd'hui", *Revue Outre-Terre*, 10, 145-156.

Ebrahimi, Nabiollah (2012), "Iran, Turkey and the Arab Revolutions", *Iranian Review of Foreign Affairs*, 3(3), 65-87.

- Elgström, Ole, & Smith, Michael (2006), **The European Union's Roles in International Politics Concepts and analysis**, New York: Routledge.
- European Commission (2016), "Accession criteria", (observed: 5.13.2018) Retrieved from https://ec.europa.eu/neighbourhood-enlargement/policy/glossary/terms/accession-criteria_en
- Grugel, Jean (Ed.). (1999), **Democracy without Borders**, New York: Routledge & ECPR Studies in European Political Science.
- Gurpinar, Bulut (2014), "Surgunde Orgut: Suriye Ihvani", **Marmara Universitesi Siyasal Bilimler Dergisi**, 2(1), 115-132.
- Haji-Yousefi, Amir Mohammad, & Elmani, Hemat (2011), "Turkey-Israel Relationship in the Past Decade and its Consequences for Iran", **Iranian Review of Foreign Affairs**, 2(3), 65-90.
- Magen, Amichai, Risse, Thomas, & McFaul, Michael A. (Eds.). (2009), **Promoting Democracy and the Rule of Law American and European Strategies**, Basingstone: Palgrave Macmillan.
- NATO (2012), "Greece and Turkey: 60 years in NATO", (observed: 5.14.2018) Retrieved from <https://www.nato.int/docu/review/2012/turkey-greece/EN/index.htm>
- NTV (2017), "Daha son sozumuzu soylemedik", (observed: 5.15.2018) Retrieved from <https://www.ntv.com.tr/turkiye/daha-son-sozumuzu-soylemedik%2cYxcEQTFvPEWhHuV WfEZTOQ>
- Reuters (2017), "Factbox: Turkey's collapsing EU membership bid", (observed: 5.13.2018) Retrieved from <https://www.reuters.com/article/us-germany-turkey-eu-factbox/factbox-turkeys-collapsing-eu-membership-bid-idUSKCN1BF1TH>
- Sell, Susan K. (2003), **Private Power, Public Law**, New York: Cambridge University Press.
- Steil, Benn, & Hinds, Manuel (2009), **Money, Markets, and Sovereignty**, New Haven: Yale University Press.
- Tarih (2014), "Cumhuriyetçilik İlkesi", (observed: 3.23.2018) Retrieved from <http://tarih.tumders.com/cumhuriyetcilik-ilkesi.html>
- Tarihin (2015), "Cumhuriyetçilik Nedir?", (observed: 3.23.2018) Retrieved from <http://www.tarihin.com/ataturk-ilkeleri/cumhuriyetcilik.html>
- TBMMB (2017), "Turkiye Cumhuriyeti Anayasasi", (observed: 2.11.2018) Retrieved from <https://www.tbmm.gov.tr/anayasa.htm>
- TUIK (2016), "Dis Ticaret", (observed: 12.24.2016) Retrieved from <http://www.tuik.gov.tr/UstMenu.do?metod=temelist>
- Uzun, Hakan (2010), "Tek Parti Doneminde Yapilan Cumhuriyet Halk Partisi Kongreleri Temelinde Degismez Genel Baskanlik, Kemalizm ve Milli Sef Kavramlari", **Cagdas Turkiye Tarihi Arastirmalari Dergisi**, IX(20-21), 233-271.
- Viotti, Paul R., & Kauppi, Mark V. (1999), **International Relations Theory (3rd ed.)**, Boston: Allyn and Bacon.
- Yenisafak (2018), "2002 Genel Secimi Sonuclari", (observed: 3.23.2018) Retrieved from <https://www.yenisafak.com/secim-2002/secim-sonuclari>